

گو برون آی که کار شب تار آخر شد

حافظ « غزلیات

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

صبح امید که بد معتکف پرده غیب

گو برون آی که کار شب تار آخر شد

آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل

همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز

قصه غصه که در دولت یار آخر شد

ساقیا لطف نمودی قدحت پرمی باد

که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد

در شمار ار چه نیاورد کسی حافظ را

شکر کان محنت بی حد و شمار آخر شد